

درس سیصد و سی و نهم: صوت ۳۵۹

بحث استطرادی علوم حوزوی در عصر ظهور

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی تفاوت احکام و کیفیت استنباط در

زمان حال و زمان ظهور

تلمیذ: فقه کلاً برداشته می شود یا طریق استنباط

تغییر پیدا می کند چطوری است؟ طلبگی ما تا کجا

ادامه دارد؟

استاد: تا آن موقع که شهریه امام زمان علیه السلام

را بگیریم باید این درس ها را بدهیم! در اصل مسئله

که این علوم، علوم آل محمد علیهم السلام است و

اصل قضیه علوم دین است منتها در کیفیت استنباط

آن حرف است والا نه اینکه امام زمان بیاید ظهورات

برداشته می شود، ظهورات همین است و استظهار هم

همین است تفاوتی ندارد و آن اصول ما هم همین

است و مدارک مستنبطه ما هم فرقی نمی کند؛ قرآن

و روایات و اینها است.

تلمیذ: با وجود امام؟

استاد: بله! با وجود امام! منتها در جایی که برای

انسان شبهه باشد از امام سؤال می کند. اما در خیلی از مسائل خب شبهه نیست، در این مواردی که پیدا شده است بنده شخصاً خودم با روایات متعارضی که قابل جمع نباشد برخورد نکردم.

تلمیذ: سبک شما جمع می کند، فقهاء جمع نمی کنند!

دلالت روایات رضاع بر حلیت طهارت اهل کتاب و غیر اهل کتاب

استاد: بنده هم همین را می گویم، مجبور نیستیم که طبق روش کلاسیک و روش قوم سیر کنیم، اینها به هر چیزی می رسند فوراً می گویند: «متعارض!»! الآن بحث یکی از ادله بر طهارت انسان که مسئله رضاع است را [بررسی می کنم]، خب الآن مشخص است روایات رضاع روایاتی است که دلالت بر حلیت طهارت کتابی و حتی غیر کتابی می کند منتها کیفیت استدلالش تفاوت می کند که چطور انسان منظور امام را بفهمد و چه قرائنی را بیاورد؟ حالا شما در کیفیت استنباط و نحوه استنتاج مطالعه کنید، صحبت در این است. اگر این طور باشد اصلاً تعارضی وجود ندارد **إِلَّا شَدَّ وَ نَدَرَ** که خب اینها

بسته به همان نسیان و اشتباه راوی و امثال ذلک است.

غلط بودن تأسیس ابتدایی اصول در

استنباط مسائل فقهی

اما فقیهی که نسبت به مبانی تضلّع داشته باشد [می تواند بین اینها جمع کند]. با این روایاتی که در دست داریم نه ما می توانیم بگوییم که به یک روایت واحده می شود عمل کرد و نه می شود روایتی را که بیان شده است طرح کرد، در این مسئله هیچ کدام را نمی شود [انجام داد]. الآن اولین کاری که دارند انجام می دهند واقعاً بر خلاف روش مسلّم درسی است و هنوز شروع نکرده یک دفعه می گویند که یک اصل تأسیس کنید! اگر که نتوانستید و دلیلی وجود نداشت، [بینید که] اصل چیست! تو هنوز در اینجا حرف امام را نفهمیدی چطور می خواهی تأسیس اصل کنی؟! در هر قضیه ای [این طور عمل می کنند]. من نمی دانم این مسئله و قضیه مسخره تأسیس اصل از چه زمانی به وجود آمده است؟! قبل از اینکه شخص وارد وجوب صلات جمعه یا عدم وجوب بشود [می گوید که] یک تأسیس اصل کنیم که حالا اگر ما با ادله نتوانستیم اطلاع پیدا کنیم و از ادله

چیزی به دست نیامد و استحصال نشد اصل در اینجا چیست؟! اصل در اینجا برائت است! باید این تأسیس اصل را برای بعد بگذاریم اولاً بلااول بحثی را که الآن همه می کنند، وقتی که می خواهند وارد مسئله فقهی بشوند [تأسیس اصل می کنند]!

ببینید این قضیه، یک قضیه مهمی است، یعنی یک مستنبط و یک فقیه وقتی که می خواهد وارد در یک بحث فقهی شود باید مغز خودش را نسبت به مسئله فقهی آزاد نگه دارد. الآن فرض کنید که کسی می خواهد راجع به قضیه شطرنج بحث شروع کند، اولین مسئله ای که هست به او می گویند که آقا در عصر امام خمینی حلال شده و گفتند که اشکال ندارد! وقتی که ذهن پُر می شود حالا می رویم سراغ اینکه ببینیم ادله چیست؟! این غلط است! در این قضیه امام خمینی و غیر امام خمینی فرقی نمی کند!

مراجعة به کتاب و سنت، اولین اصل برای

استنباط فقیه

برای یک مستنبط اولین مسئله بر استنباطش کتاب و سنت است، شما در همین متون صاحب جواهر و بقیه کتاب ها نگاه کنید مثلاً مصباح الفقیه و

کشف اللثام را نگاه کنید، وقتی وارد یک مسئله
فقهی می‌شوند یک دفعه فوری اجماع و اقوال علما و
فتاوی فقها را مطرح می‌کنند بعد می‌گویند که و
یؤیده ما قال الصادق علیه السلام، و يؤیده ما قال
فلان! خب این غلط است اولاً بلاول و ابتدائاً ما باید
بینیم که در کتاب نسبت به این مسئله چه چیزی
وجود دارد و این یک مسئله‌ای است که حوزه نجف
از این مسئله به کلی غافل بود! آخر حوزه‌ای که
می‌گوید که قرآن خواندن چه فایده‌ای دارد، آن حوزه
دیگر اصلاً نمی‌فهمد که آیات قرآن در این زمینه به
چه نحوی است! نسبت به این قضیه اصلاً توجه
ندارد. اصلاً می‌گوید که مقداری از آیات قرآن مسئله
اخلاقی است که اخلاق بلد هستیم، مقداری مسائل
احکام است که آن مقدار آن اجمالیات است و تمام
شد و رفت دنبال کارش! مقداری سنت است و باید
به روایات مراجعه کرد، قرآن را کنار می‌گذارد! بعد
هم در مسائل سنت یک روایت می‌آید و یک روایت
هم در مقابلش می‌آید، [می‌گوید که] این دوتا باهم
متعارضین هستند و اصل هم اقتضای فلان چیز را
می‌کند و تمام شد رفت دنبال کارش! اصلاً نه فکری

می‌کند، نه تحقیق می‌کند، نه تاریخ را نگاه می‌کند که در زمان این امام چه آمده است و نه بیان امام را نگاه می‌کند! من حیث المجموع اصلاً هیچی از این حرف‌ها نیست.

او این را گفته و او آن را گفته و فلان کرده است! و **يُؤَيِّدُهُ** این و **يُخَالِفُهُ** آن و تمام! اصل اولی برای یک فقیه مراجعه به کتاب و سنت است و بس! یعنی تا الآن اصلاً نه فقیهی آمده و نه کسی فتوا داده است، ما باید این طوری با روایات برخورد کنیم. [انگار که] هزار و چهار صد سال شیخی نیامده و هر کسی آمده هم برای خودش آمده است، به من چه مربوط است؟!

خدا شیخ حر عاملی را رحمت کند و پدرش را بیامرزد! روایات را جمع کرده و یک شدرسناپی^۱ در

۱. مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۸:

حضرت آقا - روحی فداه - راجع به مذمت دخالت کردن در کلمات بزرگان و تغییر و تبدیل دادن مطالبی بیان فرمودند و سپس در ضمن، حکایتی نقل کردند؛ فرمودند:

مردی بود بسیار خوش خط و خوش سلیقه، شغلش کتابت بود و مردم بدو مراجعه نموده برای آنها کتاب می‌نوشت و بسیاری از اوقات قرآن می‌نوشت، لکن يك عیب بزرگ داشت و او آنکه از نزد خود تصرّفات بیجا می‌کرد و بعضی از مطالب را تغییر می‌داد. روزی یکی از بزرگان شهر نزد او آمده گفت: می‌خواهم برای من قرآن بنویسی در نهایت ظرافت و حسن خط و حسن سلیقه و هرچه پول بخواهی می‌دهم، لکن به شرط آنکه ابداً در آن تصرّفی نکنی! آن مرد قبول نموده قرآن را نوشته و به اتمام رسانید. چون آن بزرگ نزد او آمد گفت: قرآن را نوشتی؟ گفت: بلی نوشتم. گفت: با همان شرط که نموده بودم؟ گفت: بلی هیچ تصرّفی نکردم و تغییری ندادم جز سه موضع که دیدم نمی‌توانم صبر نموده و تغییری ندهم که ابداً لایق مقام قرآن نیست. گفت: بگو ببینم آن سه موضع کدام است؟

این روایات آورده است و به هر مجردی [گفته است که] **و يُحْمَلُ عَلَى التَّقِيَةِ! يُحْمَلُ عَلَى التَّقِيَةِ** یعنی چه؟! در روایت جای تقیه نیست.

امام رضا علیه السلام کنیزک و جاریه نصرانی داشتند و می فرمایند که **«و تَخْدُمُهُ»**^۱ می گوید که **يَحْمَلُ عَلَى التَّقِيَةِ!**^۲ تقیه یعنی چه؟! جناب بزرگوار اصلاً کیفیت لسان و بیان امام را نمی فهمد! دارد به این راوی می گوید که چه اشکالی دارد؟! این خدمت می کند و دستش را هم می شوید! خب امام علیه السلام می تواند بگوید که من چاره ای ندارم یا

گفت: چون رسیدیم به ﴿شَعَلْنَا أَمْوَالَنَا وَ أَهْلُونَا﴾ * گفتم که: در قرآن غلط نیست و حتماً این اشتباه نوشته شده است، او را درست نموده «شَدْرُسْنَا» نوشتم.
دوم: چون رسیدیم به آیه ﴿وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعْفًا﴾ ** با خود گفتم که موسی خر نداشت و این اشتباه است، نوشتم: «و خر عیسی ضعیفاً»
سوم: چون رسیدیم به آیه ﴿وَمَرِّمَ أَبْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا﴾ *** گفتم: نام فرج قبیح است که در قرآن باشد، نوشتم: «الَّتِي أَحْصَنَتْ اُونِجَاهَا»

*. سوره فتح (۴۸) آیه ۱۱.

**. سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

***. سوره تحریم (۶۶) آیه ۱۲.

۱. تهذیب الأحکام، ج ۶، کتاب المکاسب، باب ۹۳، ص ۳۸۵، ح ۲۶۴: «عنه [ابراهيم ابن أبي محمود] قال: قلت للرضا عليه السلام الجارية النصرانية تخدمك و أنت تعلم أنها نصرانية و لا تتوضأ و لا تغتسل من جنابة قال: **لا بأس تغسل يديها**». رساله طهارت انسان، ص ۸۱:

«ابراهيم بن أبي محمود می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: کنیز نصرانی به شما خدمت می کند و شما نیز می دانید که او نصرانی است، وضو نمی گیرد و غسل جنابت نیز نمی کند؟! حضرت فرمودند: "اشکالی ندارد؛ دستانش را می شوید."» (محقق)

۲. وسائل الشیعة، ج ۳، أبواب النجاسات و الأوانی و الجلود، ۱۴ - باب نجاسة الكافر و لو ذمياً و لو ناصبياً، ص ۴۲۲.

می‌تواند یک‌طور دیگری بیان کند و یا می‌تواند بگوید ...، چه عرض کنم، می‌گوید که چه اشکالی دارد این دارد کارش را انجام می‌دهد و فقط دستش را می‌شوید، آخر تو برای چه می‌گویی که **يَحْمِلُ** **عَلَى التَّقِيَّةِ**؟! بعداً یکی دیگر از فقها می‌گوید که این دلیل نمی‌شود بالأخره امام مجبور بوده است! چه کسی او را مجبور کرده است؟! تو آخر از کجا می‌گویی که مأمون [امام را به این کار مجبور کرده است]؟! از کجا می‌گویی؟! چطور شد وقتی که برای امام یک جاریه فرستاد حضرت فرمودند که از ما دیگر گذشته است برای خودت باشد؟! می‌خواست امام را جلوی بقیه خراب کند! یکی از آن خوشگل‌هایش را هم انتخاب کرد - **اللهم ارزقنا!** - و به منزل حضرت فرستاد و حضرت فرمود که از ما گذشته و ریش ما سفید شده است، این دیگر برای خودت باشد!^۱

آخر یعنی چه دائماً می‌گویند که **يُحْمِلُ عَلَى التَّقِيَّةِ**؟! چه کسی به امام علیه‌السلام تحمیل کرده

^۱. مذهب الاحکام، ج ۱، ص ۳۶۴.

است که حالا این طور باشد؟! وانگهی امام می تواند در اینجا او را محدود کند و بگوید که شما این کارها را انجام نده و فقط در اطاق بنشین و فلان نکن. حضرت می تواند در آنجا به راوی بگوید که نه، این کاری به مسائل منزل ندارد و فقط غرفه ای دارد و به همان غرفه خودش اشتغال دارد و مسئله ای نیست. ببینید اصلاً فکر نمی کنند و متوجه نیستند، آخر همین طوری [می گویند که] **يُحْمَلُ عَلَى التَّقِيَةِ**؟! آدم که نمی تواند با کلام با روایت امام بازی کند! **يُحْمَلُ عَلَى التَّقِيَةِ** یعنی امام رضا بیخود گفته است! معنای آن این است! حالا مؤدبانه است! مثلاً نمی خواهد بگوید فلان، می گوید که مجبور بوده است که [این طور] بگوید! شما چرا این حرف امام را کنار می گذاری؟! چرا؟! چه کسی گفته است؟! کجای کار تو گیر کرده است که حالا می گویی که **يُحْمَلُ عَلَى التَّقِيَةِ**؟! خب بگو طاهر هستند. وانگهی با این همه روایتی که دلالت بر طهارت می کند شما چطور جواب می دهید؟!

آن وقت در یک روایت، عجیب است داریم که به حضرت می گوید که من می توانم با نصرانی - اهل

کتاب - ازدواج کنم یا چیز کنم و این حرف‌ها؟! حضرت هیچ چیزی به ایشان نمی‌گوید. بعد حضرت آهسته می‌گویند که برای تو اشکالی ندارد! اینکه حضرت آهسته می‌گوید که برای تو اشکالی ندارد یعنی چه؟! یعنی جایز است منتها ما نمی‌خواهیم پخش کنیم که مردم نروند با زن‌های نصرانی و یهودی و اینها ازدواج کنند والا اگر نجس باشد خب نجس است، تو و غیر ندارد! این طور نبود که برای تو طاهر باشد و برای بقیه طاهر نباشد. التفات می‌کنید؟!

انسان از لسان روایات مسئله را درمی‌آورد و قضیه این طور هم نیست منتها خب نمی‌فهمند، آدم نمی‌فهمد چه کار کند؟! طرف نمی‌فهمد و فهم ندارد و در آن گیر می‌کند، بالا می‌زند پایین می‌زند! می‌گوید که **أَسْئَلُ الْمَسَائِلَ وَ اللَّهُ الْعَالَمُ!** خب هیچ، تمام شد و رفت، احتیاط این است! شیخ بیچاره؛ شیخ انصاری، از او هم بعید است! خودش صریحاً دارد می‌گوید که روایاتی که دال بر طهارت است ارجح است از روایاتی که دال بر نجاست است.

آن وقت در عین حال می گوید که الاّ اینکه اقتضای احتیاط این است که ما [این طور] بگوییم [چون] که مشهور به این فتوا داده اند! پس تو عمامه این قدری [بزرگ] را برای چه روی سرت گذاشتی؟! یعنی چه؟! اگر روایت ارجح است پس برای چه به او عمل نمی کنی؟! مشهور فتوا دادند! اینکه دلیل نمی شود، چرا باید روایت را کنار بگذاریم فتوای مشهور از همین روایت ها بوده است، به ایشان وحی که نشده است تا بگویند که نجس هستند. مشهور هم روایات امام صادق و امام رضا علیهما السلام را سر هم کردند و گفتند که نجس هستند! خیلی عجیب است، یعنی خوب واقعاً اول ادعای اجماع می کنند و اجماع هست و شکی نیست، شعار شیعه هست و فلان است! اول که مسئله طهارت انسان را صحبت می کردم، آن موقع محکم بودم اما بالأخره هرچه بیشتر آن منابع را نگاه می کنم بیشتر به افتضاح قضیه پی می برم. آخر مسئله به این روشنی، می گویند که نجس است!

ادله مختلفی در این مسائل هست؛ یکی از ادله ای که من در اینجا برای طهارت ذاتی اهل کتاب -

به طور کلی مشرکین - ذکر کردم همین مسئله ازدواج است. در قضیه ازدواج ممکن است امام علیه السلام جواز ازدواج با شخص نجس العین را صادر بکنند؟! اصلاً یک هم چنین چیزی می شود یا نمی شود؟! ازدواج که شوخی نیست! ازدواج این نیست که همکار نیست بیاید طرف آنجا پشت میز بنشیند، این هم بیاید اینجا بنشیند بابا ازدواج با هم هستند. تماس مباشرتی دارند، چه وقتی امام می گوید که تو با نجس العین تماس مباشرتی داشته باش؟! تماس بالواسطه هم دارند، خب این بلند می کند ظرف می شوید، لباس می شوید، دستش را برمی دارد به در و دیوار می زند، مسئله، مسئله شوخی که نیست، در مسافرخانه که نگه نمی دارد، می آورد درون اطلاقش درون آشپزخانه اش درون زندگی اش، و او این دست را آب نمی کشد می زند به درب و دیوار! امام این قدر نمی فهمد؟! در قضیه ازدواج می گوید که جایز است، اشکال ندارد **«لَا بَأْسَ بِهِ، لَا تَزَوَّجَ مَجُوسِيَهُ وَلَكِنْ تَزَوَّجَ نَصْرَانِيَهُ وَ يَهُودِيَهُ»** یا در یک روایت داریم که می گوید: **«النصرانية و اليهودية أحب إليه من**

الناصبية» [اینکه می گوید که] **«أَحَبُّ إِلَيَّ»** معلوم

می شود که که ناصبی هم اشکال ندارد و در مورد ناصبی هم حرام نیست.

امام باقر علیه السلام یک زن ناصبی داشتند، امام سجاد علیه السلام یک زن ناصبی داشتند و وقتی متوجه شدند ناصبی است طلاقش دادند. التفات می کنید؟! حضرت می توانست طلاق ندهد. یکی از اصحاب آمد به امام علیه السلام گفت که شنیدم فلان زن شما با یکی صحبت می کرده و به علی علیه السلام سب می کرده است. بعد به حضرت گفته است اگر می خواهید زنم با او صحبت کند یا یک کسی با او صحبت کند و شما گوش بدهید. حضرت به عنوان اینکه از منزل بیرون می آیند یک جا [پنهان] شدند و داخل اطاقشان رفته بودند و او خیال کرد که حضرت خانه نیستند. بعد هم مثلاً زنی آمد و شروع کرد - حالا زن این شخص بوده است یا کسی دیگر - با او صحبت کردن بعد حضرت گوش دادند و دیدند او شروع به [سب کردن] علی علیه السلام کرد که این علی فلان شده چه کار کرده و آدم کشته و فلان کرده است! در حالی که در روایت هم داریم که خیلی مورد

علاقه حضرت هم بود، حضرت فرمودند که نمی‌توانم کسی را در فراش خودم راه بدهم که به پدرم و جدم شتم می‌کند و او را طلاق دادند.

درحالی که داریم: **«فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ**

يَخْلُقَ خَلْقًا أُنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَ إِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ لِأَنْجَسُ مِنْهُ» این **«أُنْجَسُ مِنَ الْكَلْبِ»** را

می‌گیرند و این را نمی‌فهمند! **«أُنْجَسُ مِنَ الْكَلْبِ»**

نجاست و قذارت باطنی است نه‌اینکه قذرات ظاهری باشد. آن‌وقت جمع بین روایات و کیفیت استفاده از یک روایت [نیاز به تضرع دارد].

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - راجع به

مرحوم حاج آقا شیخ حسین حلی می‌فرمودند که

ایشان خیلی متضرع بود و خیلی در فهم روایت فهیم

بود. می‌گفتند که در بحث تجارت برای یک

موضوعی که می‌گفتند که ما بحث خیار معاملات

می‌خواندیم، ایشان در خیارات از نکاح یک روایت

[به‌عنوان] دلیل بر یکی از مباحث خیارات آورده

بودند. این معلوم است که این شخص [شخص

فهیمی بوده است]. حُسن قضیه این است؛ روایت،

روایت واحد است و کلام امام واحد است منتها در

موضوعات مختلف مطرح می‌شود. فهمیدن مفاد کلام امام [اهمیت دارد] حالا کاری به موضوع ندارد. یک فقیه باید مفاد کلام امام را متوجه بشود و اگر آن را متوجه شد می‌تواند آن مسئله را به عنوان معیار در همه موضوعات و در همه فروع استفاده کند و [بر آن اساس] استنباط کند.

تلمیذ: پس الآن منظور از «یأتی بدین جدید»^۱

همین فرمایش شما است؟

استاد: بله مسئله «یأتی بدین جدید» این است.

امام علیه السلام بعضی از مسائلی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسخ شده است را احیاء می‌کنند مثلاً ارث براساس اخوت دینی، این مسئله منسوخ است و در زمان رسول خدا نسخ شد و داریم که حضرت ارث را براساس اخوت دینی قرار می‌دهد. و راجع به وجوب صلات لیل هم احتمالش هست که حضرت این مسئله را دوباره احیاء کند و مسائل ملکیت و کیفیت ارتباطات با

^۱. وسائل الشیعة، ج ۱، کتاب الطهارة، باب ۱۱ - بابُ كراهَةِ الْإِغْتِسَالِ بِغُسَالَةِ الْحَمَامِ مَعَ عَدَمِ الْعِلْمِ بِنَجَاسَتِهَا وَ أَنَّ الْمَاءَ النَّجَسَ لَا يَطْهَرُ بِبُلُوغِهِ كُرًّا، ص ۲۱۸، ح ۵.

اشخاص تغییر می‌کند. خب از یک جهت دیگر هم این مسائل مربوط به کلی است. کتب جدید می‌آورد، حضرت آن قرآنی را که وحی شده را می‌آورد؛ قرآنی که به خط و املای امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مزین به تزییلاتی از حضرت بود می‌آورد. حواشی و تزییلات و شرح نزولات بیان شده بود که حضرت آن قرآن را منتشر می‌کند. و از طرف دیگر که بالأخره این فتاوی عجیب و غریب و این مسائلی که مخصوصاً در این دوره زمانه آمده است، اینها را عوض می‌کنند. الآن کم‌کم اصلاً دارد دین برمی‌گردد!

تلمیذ: این قرآنی که در آن زمان داشتند با این قرآن تفاوت داشت؟ غیر از این ترتیب بود و آن مطالبی که مثلاً نسبت به شأن نزول و زمان نزول و مکان نزول و از حیث تعداد آیات غیر از این بود؟ استاد: نه خیر.

تلمیذ: هیچ تفاوتی نداشت؟ استاد: آن قرآن از این نظر تفاوت ندارد فقط از نظر ترتیب و اینها تفاوت هست.

تلمیذ: این چه تأثیری دارد؟

استاد: خیلی عجیب است! الآن یک آیه را بغل
یک آیه دیگر بگذارید یک معنا را می‌فهمید و این
یک نصف آیه یک جای دیگر در یک سوره دیگر
رفته است.

تلمیذ: ترتیب خود آیات [عوض شده است]؟
استاد: بله، خیلی از آیات [این طور شده است].
تلمیذ: غیر از آنچه که علامه طباطبائی می‌فرمایند
باز هم داریم؟

استاد: بله، [فقط] این نیست.
تلمیذ: مطلبی را یادم آمد خدمت شما بگویم،
وقت درس هم هست ببخشید.
استاد: دیگر [بفرمایید].

تلمیذ: یک بار خدمت شما عرض کردم و شما
فرمودید که این خیلی خوب است و مورد دقت قرار
بگیرد؛ می‌خواستم اگر اشکال ندارد یک توضیحی
نسبت به تاریخ جعل احکام شرعیه و ابلاغ احکام
شرعیه بفرمایید.

استاد: این یک بحث دامنه‌داری است یعنی آسان
نیست و احتیاج به صحبت و اینها دارد. ماحصل

قضیه‌اش این است که یکی از مسائل خیلی مهم برای یک فقیه - نه فقیه اصطلاحی، فقیهی که به درد مردم بخورد یعنی بتواند مشکل از کار مردم باز کند - این است که احکام فقهی را از نقطه نظر تاریخ و موقعیت و شأنت ادراک کند و وضعیت اینها از نظر زمان و مکان و خصوصیات افراد و آمادگی ضعف برای این احکام را بداند و این قضیه موجب می شود که به عبارت دیگر خود نفس کیفیت خود نزول احکام در وعاء خودش و در ظرف خودش برای انسان روشن بشود و انسان نسبت به احکام به یک دید واحد نگاه نکند و به خصوصیات نگاه نکند و برای هر کدام از ظرفیت‌ها یک حکم خاص به خودش را بداند.

تأثیر کیفیت قبائل و عشایر و معاشرت

آنها در مسئله حجاب

فرض کنید که قضیه راجع به حجاب است، اصلاً مسئله حجاب یک مسئله و حکم عمومی است که در اینجا به این کیفیت آمده است اما ما باید ببینیم که واقعاً خود نحوه موقعیت مردم، قبائل و عشایر و کیفیت معاشرت آنها در این قضیه مؤثر است یا نه؟ آیا در برداشت انسان از مسئله حجاب تأثیر دارد یا

ندارد؟ با توجه به نحوه لباس و اینکه حالا حتماً یک لباس خاصی نیست یا اینکه خیلی توجهی به بعضی از مسائل نمی شده است و حجاب را در آن زمان یک نحو دیگر می دانستند و همین طور سایر مسائل طبعاً در نگرش انسان به اشخاص و مخاطبین و موقعیت مناسب برای نزول حکم و کیفیت استنباط تأثیر دارد. به طور کلی مشکلی که الآن جامعه فقهی ما دارد این است که نسبت به روایات و شأن نزول روایات به عنوان یک مبنای خشک نگاه می شود. چطور در کشورها قانون و حقوق مدنی می نویسند و مَدَوَّب می کنند و آن وقت این را راجع به هر کدام انجام می دهند؛ راجع به اداره ثبت املاک یک حقوق مدنی خاص دارد و راجع به ازدواج و اینها یک قانون مدنی خاصی دارد و راجع به کیفری یک حقوق خاصی دارد، اما نحوه اجرای این حقوق و اینکه برای هر شخصی یک حکم خاص به خودش هست، این مسئله در قوانین حقوق مدنی رعایت نشده است و این مسئله در اینجا در نظر گرفته نمی شود و قاضی خودش باید دنبال بگردد و ببیند که چه راهی می تواند پیدا کند؟ آن وقت اینجا دیگر دست وکیل

خیلی باز است؛ بیاید آسمان و ریسمان را به همدیگر بدوزد تا اینکه هرطور که شده از قوانین مختلف - هرچه بیشتر مسلط باشد - بیشتر ابزاری را برای حمایت از موکل خودش به کار گیرد. درست است؟ این دیگر بسته به [تسلط] وکیل است که بتواند چطور [این کار را انجام بدهد] آن وقت درمقابل او، وکیل آن طرف هم می‌آید این کار را انجام می‌دهد.

من یادم می‌آید در زمان سابق و زمان طفولیت - این مسئله را هم در همین جلسه چیز می‌گفتم منتها اسم نبردم - یک وکیل و نویسنده به نام محمد حجازی بود که نویسنده خیلی زبردستی بود. می‌گفتند که او قتل عمد را به غیر عمد تبدیل می‌کند و بعد هم طرف را تبرئه می‌کند! یعنی با تسلط بر حقوق و با تسلط بر قوانین به یک قسم و کیفیتی تکلم می‌کند که اولاً می‌گوید که طرف طبق این دلیل و طبق فلان قانون عمد نداشته است و بعد هم تبرئه‌اش می‌کند! دیگر هرچه بیشتر پول بگیرد، بیشتر این زوایای مطلب [را توسعه می‌دهد]!

فقیه کسی است که به قوانین و روایات و به

احکام به عنوان یک مدارک خشک نگاه نکند که خلاصه **لا یُرَدُّ و لا یُبَدِّل** باشد، باید همه احکام را با یک دید بازتری نگاه کند. نمی خواهم بگویم که انسان از مبانی دست بردارد ولی آنچه را که **ما أنزل الله** است، همان را بفهمد. دست از مبانی برداشتن به این معناست که انسان به یک مسئله ای می رسد و وقتی که رسید، وقتی که می بیند با مصالح و مقتضیات مخالف است آن مبنا را کنار می گذارد! ما این طور نمی گوئیم، ما می گوئیم که انسان واقعاً درست به آن مبنا برسد حالا چه مبنا مبنای زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا در این زمان باشد تفاوتی نمی کند.

یک آدم باید چقدر نفهم باشد؟! از امام سؤال می کنند که اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شرط کردند که اهل کتاب تا سه روز لشکر اسلام را میهمان کنند و غذا به ایشان بدهند، قضیه چیست؟! حضرت می فرمایند: **«الحُبُوب»**. حبوبات، نان، گندم و آش. حالا آقا فتوا داده است که مقصود حبوب است و حبوب هم که نجس نیست. عدس خشک که نمی دهند بخورند، آخر دیوانه! این عدس

را می‌پزند و نخود خشک را که در دهان لشکر اسلام
نمی‌کند! آن را می‌پزند! [می‌گویند که] با این پختن
دستشان تماس پیدا می‌کند؛ با این آب تماس پیدا
می‌کند و با ظرف تماس پیدا می‌کند! فکر کرده است
که مثل خودش خشک خشک می‌خورند! این را
می‌پزند و می‌دهند! همین [روایت] یکی از ادله بر
طهارت اهل کتاب است. می‌گویند که این حبوب
نجس نیست. با بیل که گندم را در دهانش
نمی‌ریزند! با دستش می‌پزد و فلان می‌کند و در تنور
می‌گذارد تا بپزد، بعد می‌گویند که بفرمایید میل کنید.
[می‌گویند که] خب این نجس است! التفات
می‌کنید؟!

این قدر نمی‌فهمد که وقتی پیامبری می‌فرماید که
اینها بخورند و غذا به ایشان بدهند [یعنی نجس
نیست]! [می‌گویند که] منظور این است که حبوب
بدهند خودشان بپزند! می‌بینید [چه می‌گویند]؟!
یعنی آدم می‌خندد که وقتی لشکر اسلام یک جایی
می‌روند و می‌گویند که غذا به ایشان بدهید یعنی
دست به گندمتان نزنید، خود اینها بروند با پیمانه

بردارند یا خودشان بروند درست کنند و آرد کنند و
فلان کنند! دُم شتر به زمین می‌رسد که طرف بلند
شود و خودش برود گندم بردارد و آرد کند و بپزد و
چه کند! اینها چیزهایی است که در واقع با احکام
بازی کردن است و دلیلش هم نفهمیدن است. وقتی
نمی‌فهمد، حکم خدا را نمی‌فهمد و دائماً در ذهن
خودش قاطی و خراب و مشوّه می‌کند.

یک شب مجلسی بودیم و خیلی از این آقایان هم
بودند، بیش از یک سال پیش و نزدیکی‌های نیمه
شعبان پارسال بود. روایت **«مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ
امامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»** مطرح شد یکی
گفت که نمی‌دانم این روایت چیست و معرفت
چیست؟ **«مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»** چیست؟ یکی می‌گفت
که منظور از **«مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»** یهود و نصاری
هستند؛ کسی که امام زمان علیه‌السلام را نشناسد به
مرگ یهود و نصاری مرده است. این در زدند و آن
در زدند و آخرش یکی از آن کله‌گنده‌ها گفت که آقا
روایت مُجمل است! این روایت به این راحتی که
واقعاً هر بچه‌ای می‌فهمد را مُجمل کردند و بعد هم
آن را دور انداختند! [گفتند که] این روایت مُجمل

است و قابل فهم نیست و نمی دانیم مقصود چیست!
این روایت متواتر که تواتر آن هم تواتر لفظی و
هم معنوی است ...، چون برخی از روایات تواتر،
مفاد و تواتر معنوی است و لفظ متفاوت است این
روایت تواتر لفظی و معنوی دارد و آن را مُجمل
کردند و بعد هم آن را کنار انداختند و هیچ برویم سر
یک مسئله دیگر! اینها همین طور بودند و تا حالا هم
همین طور بوده است و این خلق مبتلا به این مصیبت
بودند!

مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می گفتند که
نجف که بودیم درس آقا سید محمود شاهرودی
می رفتیم و ایشان بحث نماز جمعه را مطرح کرده
بود. حالا همه ادله برای وجوب صلات جمعه را بیان
کرده است و حالا می خواهد انکار کند! ادله که
دلالت بر وجوب می کند! [می گوید که] الا اینکه
مشهور اعراض کردند! تو روایت امام صادق
علیه السلام را کنار می زنی و فتوای مشهور را
می گیری که اعراض کردند؟! به آن جا خندیدند که
اعراض کردند! چرا امام را رها می کنید؟! چرا؟!!

خب شما چه دلیلی دارید؟! اعراض مشهور چیست؟! غلط کرده است که اعراض کرده است! آن وقت آن هم فتوا به این می دهد و این هم جزء مشهور می شود! مشهور اول دو نفرند بعد آن یکی هم می آید و سه نفر می شوند! آن یکی دنبال او می آید و پنج نفر می شوند! آن یکی می آید و یک دفعه پنجاه نفر می شوند! آقا پنجاه نفر اعراض کردند! اصلش چیست؟! اصلش یک فتوای قلابی مثلاً فلان شیخ است! خب چرا [این طور می کنید]؟! تو نفر اول باش و بیا بایست و بگو و آن یکی هم بعدش می آید و می شود نفر دوم و در مقابل یک مشهور، مشهور دیگری درست می شود. این طوری است دیگر. اما نه، [می گوید که] آنکه آنها این حرف ها را زدند دیگر تمام شد و **جیلاً بعد جیل** همین طوری دائماً می گویند که نه آقا این یک مسئله ای است که [خلاف مشهور] است.

چرا باید روایت امام صادق علیه السلام را کنار بگذاری؟! وقتی می دانی که امام فرمودند که این نماز جمعه واجب است تمام شد! به من چه ربطی دارد که مشهور دلیلشان چیست؟! به من چه ربطی دارد

که مشهور چیست؟! مشهوری که خودش ادله را نقل کرده است! اگر یک وقت می گفتیم که خواب دیدند و مکاشفه و الهامی شده است و حضرت به ایشان در یک قضیه‌ای [فهمانده‌اند، مطلب فرق می کرد]، نه، هیچ یک از این چیزها نبوده است و صرفاً یک فتوای بی دلیل داده است بر اینکه نماز جمعه واجب نیست! بسیار خوب آن یکی هم [چیز دیگری] گفته است! مقام فقهاء خیلی عظیم است! تمام شد و رفت. امام صادق هم رفت پی کارش! امام رضا علیه السلام هم رفت پی کارش! به خاطر اینکه مشهور فتوا داده‌اند! ما یک وقتی نزد آقا موسی زنجانی زکات می خواندیم - خدا حفظشان کند، آدم خوبی است - مشکل و مسئله‌ای که ایشان داشت این بود که این عظمت فقها در فتاوا یک خورده ایشان را تحت تأثیر قرار می داد و ما هم همیشه روی همین قضیه [بحث داشتیم]، ما از همان اول انگار یک چیزمان می شد! آقا ما به یک جا رسیدیم و بحث در این بود: **«لَیْسَ فِی مَالِ الْیَتِیْمِ زَكَاةٌ»** خب مال یتیم همه اموال - طلا و نقره - را شامل می شود و گاو، گوسفند، شتر و

فلان و این حرف‌ها را شامل می‌شود. آن وقت ایشان
«لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ» را چون صدوق و **مَنْ**
قَبْلَهُ فتوا داده بودند بر اینکه در طلا و نقره نیست اما
در شتر و فلان و این حرف‌ها هست یا به عکس لذا
گفته بودند که این کلام، کلام مشهور است. من گفتم
که آقا **«لَيْسَ فِي مَالِ الْيَتِيمِ زَكَاةٌ»** عام است چه در
طلا و نقره باشد، چه شتر باشد، چه اغنام باشد و
احشام باشد، در همه هست. [می‌گفتند که] نه ما
نمی‌توانیم از قول مشهور [تخطی کنیم]!

امام صادق علیه‌السلام می‌گوید: **«لَيْسَ فِي مَالِ**
الْيَتِيمِ زَكَاةٌ»، کلام امام صادق را کنار می‌گذاریم و
صدوق و اینها را [مطرح] می‌کنی؟! صدوق
کیست؟! صدوق، صدوق هم یک عالم است فرض
می‌کنیم که جناب صدوق زنده شدید، بگویند ببینیم
که دلیلتان چیست؟! چرا زکات را در شتر و اغنام و
اینها قرار نمی‌دهید؟! چرا این روایت **«لَيْسَ فِي مَالِ**
الْيَتِيمِ زَكَاةٌ» را مشمول اینها نمی‌کنید؟! چرا
می‌گویید؟! چرا؟! هیچ، براساس یک فهم!
[می‌گویند که] آنها یک فهم و درکی از روایات
داشتند که دست ما خالی بود و فلان بود! قضیه

چطور شد؟! خب او هم این روایت را استدلال کرده است، اگر یک وقت جناب صدوق یک روایت دیگری را استدلال می کرد یا می گفت که با وجود این روایت من یک معنایی را فهمیدم ولی به کسی نمی گویم، می گویم که خیلی خب شما یک معنایی را فهمیدی و به کسی نمی گویی یا [بگوید که] دلیل من چیز دیگری هست، می گویم خیلی خب حالا چیست؟ قبول نمی کنیم ولی می گویم چیست؟! یک وقت جناب صدوق به همین روایت استشهاد می کند و بعد با همین روایت فتوا به خلاف می دهد! خب بیخود کردی! بیخود کردی!

تلمیذ: می گویند که در آن زمان قرائنی بوده است که الآن برای ما مخفی شده است، چون زمان آنها قریب زمان ائمه علیهم السّلام بوده و قرائنی موجود بوده یا روایات و قرائنی موجود بوده است که آن قرائن برای ما [مشخص نیست]...

استاد: اولاً در خود زمان ائمه علیهم السّلام حرف است! یک وقت شما می گوید که قریب به زمان بودند، اولاً صدوق قریب نبوده است و نسبت به ما،

صد سال اختلاف داشتند و تا زمان ائمه چنان نزدیک نبودند و انگهی ما بحث را روی خود اصحاب ائمه می آوریم، چرا آن کسانی که صد سال و دویست سال بعد آمدند با همدیگر اختلاف دارند؟! آن یکی [می گوید که] ابی بصیر ما از شما این را شنیدیم و آن یکی می گوید که ما آن را فهمیدیم و آن یکی می گوید که ما چه فهمیدیم! این حرف ها نیست. چطور افرادی که در زمان ائمه هستند از این حرف ها و از این روایت ها می پرسند؟! مگر اینها وارد نبودند؟! چرا دیگر از امام سؤال کردند؟! یا اینکه از امام سؤال کردند و امام هم این جواب را دادند ولی اینها یک معنای دیگر فهمیدند! این معنای قرینه است؟!!

[مثلاً] محمد بن مسلم از امام پرسد و حضرت هم به ایشان جوابی بدهند، محمد بن مسلم که دوغ فروش نبود برای خودش یک کسی بود، ابن ابی عُمیر برای خودش یک کسی بود، ابی بصیر کسی بود و ابان کسی بود، اینها از امام یک روایت را پرسند و بر طبق آن، این روایت را برای دیگران هم نقل کنند آن وقت جناب آقای صدوق بر خلاف این فتوا بدهد! این دیگر چه قضیه ای است؟! اگر توی

ابان از امام صادق این را شنیدی و رأیت بر خلاف
است، چرا دیگر این را برای دیگران نقل کردی؟!
چرا نقل کردی؟! پس معلوم است که رأی تو همین
است که در این روایت است، این دیگر پیچیدن
ندارد! این دیگر معمای چین نیست! این دیگر لغت
نیست! راوی در زمان امام نشسته و از حضرت سؤال
کرده است خب شما غیر از اینکه از روایات مطلب
را درمی آورید، دلیل دیگری دارید؟! یعنی غیر از این
روایات، شما کافی را کنار بگذار، جناب صدوق غیر
از این کافی قرینه‌ای را که ذکر می کنید چیست؟!

شما بیا بگو که آقا مجلسی در زمان امام صادق
علیه‌السّلام بود و با وجود کلام امام صادق بر این
روایت، در آن مجلس عامه اصحاب امام صادق
فتوای بر خلاف دادند، ما قبول می کنیم و این قرینه
می شود. کدام قرینه در اینجا هست؟! هیچ قرینه‌ای
نداریم، قرینه ما همین روایاتی است که ابان نقل
کرده است و همین روایاتی است که ابن ابی عمیر
نقل کرده است و همین روایاتی است که زُرارَه نقل
کرده است، دیگر قرینه‌ای در این وسط نداریم. بله،

یک وقت زراره روایت را از امام نقل کند و خودش خلاف عمل کند آن وقت آن قرینه می شود. می گوئیم که زراره با آن جلالت بیاید از امام یک روایت نقل کند بعد کسی دیگر بگوید که من دیدم خلاف این را عمل کرد، می گوئیم قضیه چیست؟! پس معلوم است که تقیه بوده است.

ولی نه، روایت را از امام شنیده است و بعد هم برای دیگران هم نقل کرده و گفته است که شما هم این طوری عمل کنید، بعد ما می گوئیم که قرینه است. یعنی چه قرینه است؟! همین که خودش نقل کرده، قرینه برای قبول است! خب می شود اصحاب! حالا ما این را ول کنیم و [بگوئیم که] نه خیر این کسانی که قریب العهد به زمان ائمه علیهم السّلام هستند، اینها قرائن می فهمیدند! قرائن کجاست؟! بیخود کردند! نفهمیدند! آدم که با آنها شوخی ندارد! اتفاقاً یک مقداری از بحث امروز ما راجع به این است؛ یک حدودی. چون بحث به بحث اجماع در صورت عدم دلیل کشیده می شد حالا إن شاء الله جلسه بعد راجع به این یک مقداری بحث [می کنیم]؛ بحث راجع به اجماع است البته در صورت تعارض

دلیلین یا اجمال دلیل یا فقدان دلیل، در آنجا که بحث مسئله تخییر و اینها هست می‌خواستم امروز یک مقداری راجع به بحث کیفیت اجماع و حجیت اجماع و اینها صحبت کنیم که خب مطالب امروز یک مقداری برای جلسه بعد زمینه‌ساز شد.

نه آقا اینها یک مطالبی است که اصلاً هیچ اصل و ریشه و چیزی ندارد و همین‌طوری [می‌گویند] که اینها نزدیک زمان ائمه علیهم‌السلام هستند و قول ایشان درست است پس همه روایت‌ها را کنار بگذاریم و راحت بروید تقلید کنید! چرا روایت امام را نگاه می‌کنید؟! هرچه شیخ طوسی گفته است و هرچه ابن بابویه گفته است، همان باشد!

اللهم صل علی محمد و آل محمد